استدلالات فقهی

- انواع استدلال
  - انواع استدلال فقهی
  - انواع استدلال مشروع
- تفاوت قیاس و تنقیح مناط

انواع استدلال

انواع استدلال فقهی

[1]استنباطی که یک فقیه انجام میدهد سه جور می تواند باشد:

۱.استدلال غیر مشروع، قیاس

استدلال غیر مشروع که همین قیاس است.

۲. استدلال مشروع

استدلال مشروع که

۱.یا استدلال به ادله اجتهادی است

۲.یا استدلال به ادله فقاهتی.

---

[1] گردآوری و تنظیم مطالب مطرح شده در جلسه اصول ۵/ ۱۱/ ۱۳۸۸ و فقه ۱۳۹۵/۰۷/۲۵

انواع استدلال مشروع

استدلال به ادله اجتهادی در این فرضی که میخواهیم از قیاس فاصله بگیریم محل بحث ما میباشد.

الف)عدم الخصوصیه

گاهی خصوصیتی در دلیل اجتهادی می آید که اصلا نمی توانیم نام آن را الغاء خصوصیت بگذاریم.

زیرا عدم الخصوصیه است . برای مثال در «رجل شک بین الثلاث و الاربع[1] [2]»

شاید احدی شک نکند وقتی در روایت می بینید رجل شک بین الثلاث و الاربع این نباید الغاء خصوصیت بشود اصلا هیچکس ذهنش نمی رود سراغ خصوصیت تا بگوییم بیا الغاء کن ؛ این عدم الخصوصیه است نه الغاء. الغاء یک کاری است که مئونه دارد و باید کار انجام بدهیم.

ب) الغاء الخصوصیه

گاهی خصوصیت در دلیل هست و با مجوز الغاء خصوصیت می توانیم آن را الغاء کنیم.

ج) تنقیح مناط

تنقیح مناط یک چیز بالاتر از الغاء خصوصیت است و با آن متفاوت است . یعنی فقها با مجموعه اموری که در ارتکازشان بوده آن موضوع و مقصود اصلی شارع را از دل کلام و دلیل اجتهادی اصطیاد کرده اند؛ نه اینکه الغاء خصوصیت کرده باشند و بگویند این ها هیچ فرقی با هم ندارد [3].

---

[1] این تعبیر در روایات بسیاری به کار رفته است:

95 عنه عن يعقوب بن يزيد و أبوه عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن بكير بن أعين عن أبي جعفر ع قال: قلت له رجل شك و لم يدر أربعا صلى أو اثنتين و هو قاعد قال يركع ركعتين و أربع سجدات و هو جالس(المحاسن ؛ ج ۲ ؛ ص۳۳۱)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله ع عن رجل شك فلم يدر سجدة سجد أم سجدتين قال يسجد حتى يستيقن أنه‌ما سجدتان.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۳ ؛ ص۳۴۹)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله ع عن رجل شك في طواف الفريضة قال يعيد كلما شك قلت جعلت فداك شك في طواف نافلة قال يبني على الأقل(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج۴ ؛ ص۴۱۷)

[2] آن ابن جنیدی هم که گفته است قیاس حجت است، باید-می‌گویند:رجوع کرده- باید تأویل کرد کلامش را.آن قیاسی که تقریبا به معنی فهم الغاء خصوصیت است. «رجل شک بین الثلاث و الاربع»خب این رجل دارده، نباید مرأه باشد! هان؟ احتمال نمیدهیم. این شک، [از]صفات نفس است. در روحانیت، در نفسیت، زن و مرد فرق نمی‌کند در این جهت. در ظنشان و شکشان و وهمشان و یقینشان؛ همه مثل همند.(درس خارج فقه آیت‌الله بهجت، کتاب الحج، تاریخ ۱۳/ ۹/ ۱۳۸۴)

[3] موارد دیگری هم با عنوان استدلالات مشروع فقهی در کلام استاد به کار رفته است که عبارتند از:

استظهار: استظهار آن است که روایتی نزد عرف عام بدواً مطلب را نمی‌رساند اما با ضمیمه قرائن خارجی ای داخلی مموّد بیان شما می‌شود. برای مثال در ابتدای صحبت خود می‌گویید آقایان به من دل بدهید ؛ این چند مقدمه را در ذهن داشته باشید؛ وقتی روایت را می‌خوانید[بخاطرمقدمات بیان شده] همه از این روایت یک مطلب واضح و آشکار را می‌فهمند چون مقدمات شما در ذهنشان هست ؛ این ظهور نیست [تا به گونه ای باشد] که همه ابتداءً فوری خودشان بفهمند ولی استظهار است ؛ استظهار یک استنباط معتبر قوی در ادله اجتهادیه می‌باشد.

عدم خصوصیت

الغاء خصوصیت است نه علت و نه حیث حکم ولی الغاء خصوصیت هست.

تنقیح مناط

تسریه علت منصوصه

ملازمات عقلیه

اصول موضوعیه

تطبیق کبریات منصوصه به عنوان قواعد

تفاوت قیاس و تنقیح مناط

آن چه که عرض من است و در مباحثات قبلی به آن اشاره کردم این است، هرگاه در پیشرفت بحث علمی دیدیم که ما میخواهیم دو انشاء را به شارع نسبت دهیم آن قیاس است.

قیاس: اسناد انشاء جدید به شارع

میگوییم «انشأ الشارع هنا هذا الحکم» و چون آن موضوع هم شبیه همین است و مناطش همین است، پس در آن جا هم باید شارع انشاء دیگری فرموده باشد. اگر دو تا انشاء شد اینجا قیاس است. این را خودمان میفهمیم که در اینجا باید شارع دست از آستین بیرون بیاورد و دو انشاء کند. اگر دو انشاء شد باید بدانیم که اینجا قیاس است و ما حق نداریم در آن جا پا بگذاریم، یعنی وقتی در جای انشائی از شارع دیدیم، به صرف مشابهت دو موضوع، حکم دیگری را هم گردن شارع بگذاریم؛ که هرچند مورد دیگر را فعلاً نمیدانیم، ولی حتماً شارع انشاء دیگر را کرده است، بلکه باید بکند. این قیاس است. دو انشاء دارد.

تنقیح مناط: کشف موضوع حقیقی انشاء شارع

اما اگر درجای بعد از اینکه بحث هم نزد فقهاء و هم نزد عرف عام سر رسید، میبینیم ما اصلاً به دو انشاء کاری نداریم، بلکه همه اینها سر این است که شارع یک انشاء کرده و ما میخواهیم روح آن انشاء را بفهمیم. اگر اینگونه باشد، این قیاس نیست.اسم آن تنقیح مناط و الغاء خصوصیت است، هیچ اشکالی هم ندارد.

چرا اشکال ندارد و چرا تنقیح مناط همان قیاس منهیٌ عنه مولی نیست؟ بخاطر اینکه ما نمیخواهیم به مولی انشاء جدیدی نسبت دهیم؛ بلکه میخواهیم همان انشاء را بفهمیم و در همان انشاء فقاهت صورت بگیرد، تفقّه صورت بگیرد، موضوع و حیث واقعی آن کشف شود. پس اگر فقیهی زحمت کشیده و کار کرده و میبیند هیچ انشاء دومی را به شارع نسبت نداده است؛ بلکه همان یک انشاء را خوب فهمیده است و لبّ مقصود مولی را بدست آورده است.

> **که بحر قلزم اندر معانی هرگز اندر حرف ناید**
> **ظرف ناید[1]**

وقتی میخواهید مقاصد حقوقی و معارفی را در عبارت پیاده کنید میبینید، عبارت یک جای آن مقصود را خراب میکند، عبارت تضییقات میآورد. لذا‌ین که با این کلمات مواجه میشوند برداشت های مختلفی دارند. تلاش فقهی یعنی چی؟ یعنی الفاظ رهزن مقصود نشوند. اگر لامحاله تضییقات ناخود آگاهی در الفاظ هست، اینها رهزن فهم مراد واقعی گوینده کلام نشود. خب، پس یک انشاء بود و میخواهیم مقصود اصلی از انشاء را بفهمیم. این بههیچ وجه قیاس نیست، شُبهه-ی قیاس هم در آن نیست. موارد مختلف تنقیح مناط و الغاء خصوصیت است. این خلاصه عرض من در ضابطه مند کردن قیاس است.

تأسیس اصل در تسرّی احکام

اگر بخواهیم بین دو مورد مشابهتی کشف کنیم که از کلام خود مولی شاهدی نداریم، نمیتوانیم جلو برویم؛ یعنی تا مادامی که اتحاد موضوع و اینکه یک انشاء بیشتر نیست مُحرَز نشود نمیتوانیم جلو برویم.

تنقیح مناط برای این است که از ناحیه خود مولی شواهد و قرائنی است که ما را به اطمینان میرساند که مقصود مولی یک انشاء بیشتر نیست. به همین خاطر است که تنقیح مناط، استظهار، مستنبط العلة، منصوص العلة مطرح میشود.

مثلاً مولی میفرماید حائض باید روزه‌اش را قضا کند. آنهایی که قیاس میکردند میگویند خب چون عبادت است، پس همانطور که باید روزه را قضاء کند نمازش را هم باید قضا کند. از صرف اینکه میگویند «ای حائض روزه ات را قضا کن»، در کلام چه اشعاری است - اشعاری که عقلاء هم آن را بفهمند- به اینکه پس نمازت را هم باید قضا کنی؟! من میخواهم بگویم منظور من از روزه عبادت است؟ چه اشعاری دارد؟ هیچ. مولی فرموده روزه را قضا کن، من میخواهم بگویم منظور مولی عبادت بوده است، در کلام مولی هیچ شاهدی بر آن نیست، بلکه به صرف مشابهت میخواهم بگویم که نماز هم داخل در حکم هست.

پس الآن که مولی میفرماید «ای حائض روزه را قضا کن»، در خودِ کلام مولی چیزی دال بر این نبود که منظور او عبادت است، یعنی صوم گفته اما منظور او عبادت است؛ ما حق نداریم از صوم به نماز سرایت دهیم. اولویت باید بهگونه‌ای باشد که عرف بفهمد که وقتی روزه را قضا میکند حتما باید نماز را هم قضا کند. درحالیکه واضح و روشن است نمازی که روزی پنج مرتبه تکرار میشود و در همه سال هم هست، چقدر سخت است برای خانمی که همیشه بخواهد ده روزی را قضا کند. درحالیکه ماه مبارک در سال یک بار است، آن هم -در ایام عادتش- چند روزی برای او پیش بیاید. اتفاقاً این اولویت ممنوع است، ممنوع است در قضا کردن، و صرف اولویت طبیعت صلات از صوم، اولویت مطلقه نیست که حکم بهدنبال آن بیاید، فلذا این استدلال مخدوش است.

اما در جایی هست که از کلام و لحن خود مولی استفاده میکنیم که هرچند مولی صوم را فرموده، اما می خواسته مثال بزند، عرف عام هم این را از ما پذیرفته‌اند. وقتی نگاه کردند میگویند از این قرائن معلوم میشود درست است که مولی صوم گفته اما منظور او عبادت است. در اینجا میگوییم تنقیح مناط است. زیرا با فقاهت و رفت‌وبرگشت فهمیدیم که گوینده به مناسبت یک چیزی روزه را فرموده، ولی لب منظور او این بوده که عبادت باید قضا شود. اگر این جور شد دیگر قیاس

نیست چون موضوع اصلی کلام را فهمیده‌ایم.

بنابراین تا عرف عام معیّت نکند و ای تا قرینه‌ای از کلام خود مولی معیت نکند که موضوع در اینجا یکی است و یک انشاء بیشتر نیست، اصل بر عدم تعدّی است، اصل بر قیاس بودن است، اصل بر حرمت است، مگر اینکه ثابت شود یک انشاء است و ما داریم تفقه می‌کنیم در یک انشاء، کالبد شکافی یک انشاء است، فهم یک انشاء مولی است.

---

[1] گلشن راز شبستری، بخش ۲ سبب نظم کتاب، بیت ۴۹